

یک خانه پر از شاعر

چهار شاعر چهار برادر

به کوشش عبد الغفور آرزو

بامقدمه دکتر محمد سرور مولایی

نشر گل آفتاب، چاپ اول: مشهد، ۱۳۷۸

در یک نگاه

کتاب «چهار شاعر، چهار برادر» حاوی شعرهای منتخب چهار برادر افغانی به نام‌های عبدالرسول، عبدالغفور، عبدالله و پرویز آرزو است که به وسیله عبدالغفور آرزو - یکی از این چهار برادر - گردآمده است. عبدالغفور بیشتر از دیگر برادرهای خود شاعری و نویسندگی را جدی گرفته است. چنانکه تاکنون از وی گردیدهٔ رباعیات یدل، بوطیقای یدل، نقد خلیلی (پژوهشی گذرا بر جهان‌نگری خلیلی) و سیاه سپید اندرون (در آثار مولانا حاج محمد اسماعیل سیاه) به چاپ رسیده است و یازده کتاب دیگر در آستانه چاپ دارد که خوشه‌هایی از جهان‌بینی یدل، یدل در آینهٔ افغانستان و از تحجر تا تجدد از آن جمله است.

از همین مختصر پیداست که عبدالغفور تا چه حدی متأثر از یدل است و این البته مختص به وی نیست، که از ویژگی‌های شعر افغانستان و از جمله این چهار برادر است که به علت یکسانی محیط آموزشی و خانوادگی نقطه اشتراک زیادی دارند، ولی در عین حال هریک از منظر و نگاه شاعرانهٔ خاص خود به تاریخ پر رنج سه دههٔ اخیر افغانستان پرداخته‌اند:

بودم مقیم جنت میهن چو بوالبشر
شیطان روسیه بنمود در به در مرا
آوارگی و رنج به دیوان سرنوشت

گویی نوشت کلک قضا و قدر مرا (ص ۵۱)
در اشعار این چهار برادر عشق به دین و میهن موج می‌زند و هیچکدام از دیگری جدا نیست:

حرف اول خدا، سپس میهن (ص ۱۸۹)

برای خواننده ایرانی که کتاب مورد بحث را می‌خواند بخصوص این جالب است که مرزهای فرهنگی ایران را بسیار بزرگتر از مرزهای سیاسی آن می‌بیند، چنانکه مثلاً عبدالغفور در مخمسی به استقبال شعر معروف «علی‌ای همای رحمت» از شهریار رفته است:

به سبوی سینه دارم، می عشق آشنا را
که کشم به عرش مستی به تجلی ثنا را
به سماع صوفیانه بنوازم این نوا را

«علی‌ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را
که به ما سوا فکندی همهٔ سایهٔ هما را» (ص ۱۰۵)
بدین ترتیب کتاب ما را با بخشی دیگر از جامعه فرهنگی فارسی‌زبانان آشنا می‌کند و حسن این آشنایی در این است که این بار به دور از هایه‌های سیاسی و از رهگذر اشعار شعرای افغانی صورت می‌گیرد، بخصوص دکتر محمد سرور مولایی از افغانهٔ فاضل و استاد دانشگاه در مقدمهٔ هجده صفحه‌ای خود به بررسی شعر افغانستان و برادران آرزو پرداخته است.

نیست. دختر همسایه به صورت آوازی آن هم در دو قدمی حضور دارد، مثل دارکوبی که صدای اش در سه قدمی است. چنین وضعیتی برای شاعر «کسری که ندارد هیچ / اضافه می‌آورد». احمدی طی بازی زبانی ظریفی «اضافه» آوردن را به وجود دیواری نسبت می‌دهد که به زعم او «درخت‌های دو طرف با هم بودند / و این جا هم / از وسعت توستان سهمی داشت».

خواننده به فراست درمی‌یابد که دیوار، به واقع، بهانه‌ی شاعر است برای طرح چیزی که وی اساساً به آن اعتقاد ندارد و آن فراق‌تر شدن افق دید او و ایجاد ارتباط است. حتی در نبود دیوار، شاعر باز هم در خیال، یک اتاقک روستایی را تصور می‌کند، که با «سیدی پر از به کنار جفتی گالش زنانه / یا خوشه‌ی انگور و جاجیمی چارخانه و یک گردسوز» را «با پردهٔ نازکی از مه بر همه» که در آن از عشق به دیگری خبری نیست: «ای کاش امروز همین روز پارسال بود / و هنوز / من عاشق تو بودم».

یادداشت‌ها:

- ۱- برای اطلاع از دیدگاه خود شاعر درخصوص این مسأله، نگاه کنید به:
معتمد احمدی، برای بنفشه باید صبر کنی (تهران: همراه، ۱۳۷۸) صص ۸۵-۱۳۲
برای تحلیل این موضوع در شعر او، همچنین بررسی دیگر جوانب شعر او، نگاه کنید به
مشیت علایی، «فراز و نشیب‌های یک شاعر: شعر معتمد احمدی» چیستان، ۸۱ (مهر ۱۳۷۰)، صص ۱۳۲-۱۳۵.
مشیت علایی، «خانه تکانی روح، نگاه نو، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۴»، صص ۱۳۲-۱۳۳.
مشیت علایی، «بر پشت خاریشت در آرزوی خواب»، دنیای سخن، ۷۵ (مرداد/ شهریور ۱۳۷۶)، صص ۷۲-۷۳.

شعر عاشقانه راه تازه‌ای را بر او گشوده است، و آن جهان است که احمدی می‌تواند آن را در شعر خود تصویر کند. این می‌تواند آغاز راهی خجسته باشد که به کشف دنیای دیگر و ارائهٔ بینشی دیگر به خواننده باشد، بینشی از آن دست که در شعر سهراب سپهری و والاس استیونس تجربه میشود: اشیاء، چنان که هستند و نه اندیشه‌ی اشیاء یا درک اشیاء از طریق مفاهیم. شاخصه‌هایی از این گونه در دفتر برای بنفشه باید صبر کنی کم نیست و دور نیست که احمدی به برکت سخت‌کوشی و زدودن پاره‌ی از تنگناهای خود خواسته در هوای تازه‌ی نفس بکشد.

به یکی دیگر از شعرهای این مجموعه نگاهی می‌اندازیم. شعر «صبح امروز این خانه» شعری است کاملاً نمونه‌وار، بدان جهت که تقریباً همه‌ی مؤلفه‌های نگرش احمدی در آن جمع‌اند. شاعر در صبح‌گاهی چشم‌انداز بیرون را از پنجره‌ی اتاق‌اش تماشا می‌کند، و با احساس خوشایند از رضامندی و جمعیت خاطر، برخاسته از گوشه‌ی دنج و امن، به تصویر آن می‌نشیند. نکاتی چند در این شعر محل تأمل‌اند. یکی آن که بسیاری از اشیایی که وی تجسم می‌کند، و بخش عمده‌ی ارزش تصویری شعر مدیون آن‌هاست، به سخنی تعلق دارند که اگر در شعر شاعر دیگری می‌آمدند، اعتراض آمیخته به استخفاف احمدی را برمی‌انگیخت. ازین دست‌اند: لچک، بیل، فانوس، گالش، گردسوز و جاجیم. دیگر آن که این شعر به خوبی نشان می‌دهد چگونه حداقلی از اشیاء مایه‌ی رضایت خاطر او هستند. آن هم اشیایی مثله شده و منقطع از تمامیت‌شان: «آسمان چندضلعی» و «درختان گز و کوز»، «لچک نازکی از آفتاب» و «دارکوبی که غیبش زده است». از حضور انسان، چنان که انتظار می‌رود، خبری



کتاب ماه ادبیات و فلسفه / اردیبهشت ۱۳۷۹

اردلان عطار پور